فهرست مطالب

[اشاره 2](#_Toc512854206)

[دلالات لفظی و وجودی 2](#_Toc512854207)

[امور عدمی 2](#_Toc512854208)

[دال عدمی 2](#_Toc512854209)

[جایگاه سیره در بحث مرحوم شهید صدر 3](#_Toc512854210)

[سیره فقهی و اصولی 4](#_Toc512854211)

[انواع دال 4](#_Toc512854212)

[جریان اصالة الظهور 5](#_Toc512854213)

[سیره معصوم 5](#_Toc512854214)

[اقسام دال عدمی 6](#_Toc512854215)

[اقسام عدم ملکه 7](#_Toc512854216)

بسم‌الله الرحمن الرحیم

**موضوع: اصول فقه/مطلق و مقید/ اطلاق مقامی**

# اشاره

به بهانه و مناسبت اطلاق و اطلاق مقامی، موضوع دیگری را بیان کردیم که این ظرفیت را دارا بود که به‌عنوان یک‌ بند مستقل موردتوجه قرار بگیرد.

# دلالات لفظی و وجودی

در مقام دال‌هایی بر مراد متکلم، دوالی که ما را به مرادات متکلم هدایت می‌کند، می‌شود به دلالت‌گرهای لفظی و وجودی تقسیم کرد که دال و دلالت‌گر یک امری وجودی از لفظ یا غیر لفظ است، آن امر موجود شما را به یک مدلولی هدایت می‌کند، این امر می‌تواند لفظ باشد، مثل کلماتی که جاری می‌شود، می‌تواند غیر لفظ باشد، علامتی که درجایی زده‌شده، دلالت‌های عقلی و طبعی و وضعی غیرلفظی، طبق همان تقسیمات، دوال وضعی به دلالت‌گرهای لفظی و غیرلفظی تقسیم می‌شود، غیرلفظی که عقلی یا طبعی است، همه این‌ها در قسم اول است که دال یک امر وجودی است، انسان را به یک مدلول و مرادی هدایت می‌کند.

# امور عدمی

قسم دوم؛ اموری که عدمی است و وجود ندارد، آن عدم نقشی در دلالت ایفا می‌کند، خود عدم، دال یا جزء مکمل دلالت می‌شود، این نوع دیگری از دلالت‌گرها و دوال در قانون دلالت است.

# دال عدمی

دالی که امر موجود نیست، نوعی عدمی است که انواعی دارد، می‌شود آن را تقسیم کرد به عدم و دال عدمی که خودش هسته اصلی دلالت است، نوع دیگر که مکمل دلالت است؛ گاهی نبود یک‌چیزی دلالت بر یک امری می‌کند، عدم المعلول دال بر عدم العله است، مثلاً وقتی این معلول وجود ندارد، مشخص است که علت تامه‌اش وجود ندارد.

گاهی یک عدمی است که مکمل یک دلالت است، مثل عدم القید در کنار اطلاق، اینجا عدم قید، عدم مقید، عدم مخصص، عدم قرینه، این‌ها در کنار این لفظ نقش دلالتی را ایفا می‌کند و مکمل آن دلالت می‌شود.

بنابراین نکته مهم کلیدی مشترک در خیلی از ابواب اصول و دلالات، این است که دال‌ها و دلالت‌کننده‌ها و دلیل‌ها، یکی دال و دلالت‌گر و حکایت‌گر است، گاهی یک امر وجودی است و گاهی یک امر عدمی است، این امر عدمی گاهی یک عدم مطلق است، مثل عدم المعلول یدل علی عدم العلة، گاهی هم این عدم نقش مکمل در دلالت دارد، مثل عدم القید، عدم القرینه و امثالهم.

# جایگاه سیره در بحث مرحوم شهید صدر

بحثی مرحوم شهید صدر در بحث سیره دارند، ایشان می‌فرمایند سیره عقلائیه در کتب اصولی، اواسط و اواخر مباحث حجج است، ایشان نقش آن را برجسته‌تر از این می‌دانند، می‌فرمایند که این سیره خودش پشتوانه بقیه حجج است.

یکی از پشتوانه‌های محکم خبر واحد و امثالهم، سیره عقلائیه است، لذا ما باید سیره عقلائیه را جلوتر بحث بکنیم، چون در هر یک از حجج که وارد می‌شویم، ارجاع به سیره عقلائیه می‌شود، گاهی هم ارجاع به سیره متشرعه داده می‌شود و به این دلیل که نقش کلیدی و مشترک دارد، باید جلوتر قرار بگیرد.

در اصول شهید صدر، بحث سیره و ارتکاز و امثالهم برجسته‌تر از ادوار قبل است، یکی از تنبهات ایشان در این باب‌ها، این بخش است، در دوره‌های بعد از ایشان، نوآوری‌هایی به این صورت در اصول زیاد نیست، بعضی از شاگردان ایشان بعضی مطالب را بیان کردند.

در گروه فقه معاصری که در حال انجام است، بحث سیره خیلی برجسته است، یک جلد آن چاپ‌شده و در حال تکمیل است، شاید از سال‌های بعد در متن درسی ارائه بشود، در بخشی از رسائل و مکاسب این متن‌ها اضافه می‌شود، به خاطر اینکه بحث سیره به خاطر اصلش و هم فروعات آن اهمیت دارد.

تکمیل بحث این است که اگر بخواهیم نکته شهید صدر را بپذیریم و ترتب و توقف منطقی را مبنای جا به جا کردن بحث قرار بدهیم، سیره باید خیلی جلوتر ذکر بشود، سیره جزء مبادی اصول است، برای اینکه مباحث الفاظ و ظهورات به سیره وصل است، اگر بخواهیم مبنای شهید صدر را بپذیریم، سیره را باید جزء ادله غیرلفظی متقدم و پایه قرار بدهیم، بلکه باید مقدم بر مباحث الفاظ بشود، شاید کل بحث ظهورات و الفاظ به سیره برمی‌گردد.

 مبنای بخش زیادی از اصول سیره است، کل اصالة العموم، اصالة الاطلاق، اصالة الحقیقه و امثالهم در سیره قرار می‌گیرد، حتی به نحوی بحث مشتق، وضع و امثالهم پشتوانه سیره را دارد.

مطلبی که شهید صدر در مورد سیره فرمودند، یک‌قدم سیره را جلوتر آورده‌اند، اما به نظر می‌آید که چندین قدم سیره را باید جلو آورد، بحث سیره به‌عنوان یک‌پایه بسیار قوی و محکم، مبنای اصول قرار بگیرد و نقشش بسیار مهم است.

# سیره فقهی و اصولی

به‌عبارت‌دیگر یک سیره هست در رفتارهایی که جنبه فقهی دارد، یک سیره هم داریم که مبنای خود اصول است، جزء مبادی عامه اصول است.

بنابراین مبحث سیره عقلائیه به دلیل اینکه نقش کلیدی در اکثر مباحث اصول دارد، جایگاهش ازآنچه شهید صدر فرموده است، باید ارتقاء پیدا بکند و در مباحث باید تقدم پیدا بکند، به این دلیل که تقدم منطقی در اکثریت مباحث اصول دارد، عرف هم به معنایی با این سیره نسبتی دارد که باید مشخص بشود.

سیره شبیه همان قطع است که ایشان قطع را در آنچه در رسائل بوده است، جابه‌جا کردند و قطع را ابتدا ذکر کردند، برای اینکه ایشان می‌فرمایند که قطع و اطمینان یعنی پشتیبان همه‌چیز قرار می‌گیرد، باید ابتدا ذکر بشود، به همین دلیل سیره هم چنین وضعیتی دارد، اگر این ملاحظات انجام بشود، اصول یک تغییراتی بیش از چیزی که الآن هست، باید پیدا بکند.

بحث دلالت‌هایی که از نوع عدم هستند، اعدام و عدمیاتی که نقشی در دلالت دارند، این چیزی است که حتی بر سیره هم یک نوع تقدمی دارد، سیره وقتی می‌خواهد بر یک امر شرعی دلالت بکند، خود سیره متوقف بر این است که بگوییم: «عدم الردع»، لذا دلالت یک امر عدمی بر یک موضوعی و مدلولی، از سیره به یک معنا مهم‌تر است، توجه به اینکه دال دو نمونه هست:

# انواع دال

1 – دال وجودی

2 – دال عدمی

اهمیتش آن‌قدر است که سیره با آن نقش کلیدی فراگیرش، بخشی از تمامیت دلالتش به این است که نوع دلالت عدم را مشخص بکنیم، لذا این بحثی که بیان شد، به خاطر این است که بگوییم دلالت امر عدمی و دال عدمی، در اصول یک جایگاه بسیار محکم و قوی و گسترده دارد، درست است که ارتکازی است و خیلی از مباحثش واضح است، به همین دلیل انسان از آن عبور می‌کند، اما بالاخره همین امر ارتکازی اگر مستقلاً روی آن متمرکز بشویم، حتماً تفاسیر و جزئیات فراوانی دارد که باید مورد مداقّه قرار بگیرد.

دال عدمی تقسیم به عدم مطلق و عدم‌های مکمل می‌شود، اگر عدم‌های مکمل گرفته شود، در همه‌جا فهمیده می‌شود دال عدمی که به شکل مکمل است، در خیلی از محل‌ها حضور دارد.

# جریان اصالة الظهور

در اول ظهورات اصول لفظیه در اول اصول، اصالة الظهور است که هنگامی جاری می‌شود که لفظ ذکر شده، چندمعنا دارد، حمل بر حقیقت می‌شود، برای اینکه وضع برای این شده است و قرینه هم نیامده است.

عدم القرینه به شکل خودکار در ذهن می‌آید و اصالة الحقیقه را درست می‌کند.

اصالة الاطلاق؛ عدم القید

اصالة العموم؛ عدم المخصص

 اصالة الظهور؛ ظهوری که در اینجا وجود دارد و قرینه خلاف ندارد؛ عدم القرینه

اصولی که بر پایه اصالة الظهور شکل می‌گیرد، در درون ظهور سازی و اصالة الظهور یک دال عدمی وجود دارد، این عدم مکمل است، عدم مطلق نیست، لفظ ذکر شده، اما قرینه ندارد، لذا گفته می‌شود که این ظهور است.

اطلاق و تقیید در عموم و خصوص، خود مفاهیم مستقیم و غیرمستقیم، در خیلی از موارد به عدم‌های مکمل می‌رسیم، اینکه این را بیان کرده و دیگری را بیان نکرده است، علتش این است که مفهوم شرط، مبتنی بر اطلاق بوده است، خود اطلاق یک عدم دارد، در کنار سیره، عدم است، عدم الردع است، سیره متشرعه هم به‌گونه‌ای دیگر این‌طور هست.

# سیره معصوم

بعضی اقسام اجماع به یک عدمی وصل است، یا سیره معصوم که فعل معصوم است، یا تقریر معصوم است، بیان‌شده که فعل معصوم، یک نوع دلالت‌هایی دارد و ترک معصوم یک دلالت دارد، آنجا ترک مطلقش است، مطلق گاهی نسبی است، اینکه مثلاً معصوم این کار را انجام نداده و نمی‌کند، یک نوع دلالتی دارد، حدود دلالتش را بحث کردیم و در اصول هم ذکر شده، ما نکات متعددی را راجع به سیره معصوم در طی مباحث بارها بیان کردیم، هر بار هم نکته‌ای اضافه‌شده و تکمیل‌شده است.

ترک فعل معصوم در خود سیره جایگاه دارد، خیلی دقیق بحث نشده است، اما فی‌الجمله بیان کردند که فعل معصوم دال بر جواز فعل و ترکش دال بر جواز ترک است، عدم؛ دلالت‌گر شده، در اصول راجع به سیره معصوم بحث شده است، ذات تقریر عدم تخطئه است، عدم ردع به نحوی در تقریر است.

# اقسام دال عدمی

دال عدمی که به عدم مطلق و عدم نسبی و دلالت مستقل یا مکمل تقسیم می‌شود، این شبیه بحث سیره است، بلکه مهم‌تر از این بحث است، سیره یک نوع حالت پشتوانه‌ای به بخش زیادی از اصول دارد، لذا بایستی خیلی جلوتر از جایگاهی که در حال حاضر دارد، ذکر کرد و خیلی هم به آن عمق داد، شبیه آن، بلکه از یک‌جهت قوی‌تر این است که به دال‌های عدمی و دلالت‌ها عدمی باید یک بهای خیلی جدی بدهیم، در همان اوایل اصول به آن بپردازیم، در آنجایی که اقسام و انواع دلالات می‌گوییم، در آنجا باید دال وجودی و عدمی را موردتوجه قرار بدهیم و دال عدمی را به انواع و اقسامش تقسیم بکنیم و مبانی دلالت‌گری و حکایت‌گری مشخص بشود.

البته بخش زیادی از آن حالت ارتکازات عقلایی دارد، پایه محکمی دارد، اما درعین‌حال بایستی به طور خاص موردتوجه قرارداد، سکوت و نگفتن و نیامدن و امثالهم، می‌تواند این نقش را داشته باشد.

امروز ضمن اینکه جایگاه سیره را تبیین کردیم، اعدامی که دلالت می‌کند، تکمیل کردیم، سکوت‌هایی که حکایت می‌کند، نگفته‌هایی که حرف می‌زند، بیان کردیم که اهمیت دارد، اهمیتش آن‌قدر است که حالت نخ تسبیح دارد که در خیلی از ابواب اصول موجود است، چیزی نمی‌گوید، اما با نگفته‌هایش حرف می‌زند، خاموشی که حرف می‌زند، سکوتی که دلالت می‌کند، نگفته‌ای که حکایت می‌کند، این یک بحثی بود که بیان شد و ابعادش تا حدی شناخته شد، باید در تنظیمات اصولی هم جایگاه بیشتری پیدا بکند.

تقسیمی که در دال عدم بیان شد، این بود که گاهی یک عدم حالت شبه مطلق است که دلالت می‌کند، گاهی عدمی در ظرف موجود است.

گاهی عدم مطلق است، عدم ملکه نیست، عدم مطلق است که دلالت می‌کند، «عدم المعلوم یدل علی عدم وجود العلة التامه»، این یک دلالت عقلی است و دال عدم است، مدلول هم عدم چیز دیگری است، این عدم هم عدم ملکه نیست، عدم المعلول است، عدم المعلول یدل علی عدم العلة است.

در فقه می‌شود برای این مورد مثال پیدا کرد، نوع دوم؛ حالت عدم ملکه‌ای است، عدمی است که حالت عدم چیزی در زمینه موجودی است، عدم یک‌چیزی در ظرف یک مجموعه موجود است.

قسم دوم خودش مراتبی دارد، یک‌وقت است که عدم کنار یک امر معین موجود است، مثل عدم قید کنار مطلق است، عدم تخصیص کنار عام است، عدم قرینه کنار لفظی که معنای حقیقی و مجازی دارد، عدم خاصی در ظرف موجود مشخص است، این هم همان عدم القید، عدم القرینه، عدم التخصیص و امثالهم است، اطلاق لفظی هم از این قبیل است، گاهی هست که این عدم در ظرف عام‌تر یک مجموعه هست، این همان اطلاق مقسمی است، این مجموعه برای این قرار داده‌شده که اجزاء نماز را بگوید، در این مجموعه چند مورد را بیشتر نگفته است، نگفتن سجده استراحت یا قنوت در ظرفی که این موارد بیان شده است، ظرفی هم هست که بنا هست، همه‌چیز بیان بشود، این عدم در این ظرف است، این اطلاق مقامی است.

بنابراین دال‌های عدمی، گاهی هست که عدم مطلق است، یعنی عدم غیر ملکه است، مثل عدم المعلول یدل علی عدم وجود العله، گاهی هست که عدم ملکه‌ای است، عدم ملکه‌ای بر دو قسم است:

# اقسام عدم ملکه

1 – عدم ملکه در کنار لفظ متعین موجود است، مثل عدم قید که اطلاق می‌شود، یا عدم تخصیص که عموم می‌شود، عدم قرینه مجازی، حقیقت می‌شود.

2 – گاهی این عدم در یک ظرف کلی‌تری است، مثلاً شرایطی را گفته، اما بعضی شرایط را بیان نکرده است، درجایی که همه قیود را می‌گوید، این مطلب را نگفته است، این عدم ملکه‌ای در ظرف کمی عام‌تر است، ظرفی که قرار بوده همه اجزاء گفته شود، بعضی از شرایط را نگفته است.

از کلی به جزئی‌تر به این صورت می‌شود که دال‌های عدمی که بیان کردیم جایگاهش این‌قدر مهم است و در اصول باید خیلی برجسته بشود و به دلیل نقش پشتوانه‌ای که دارد، باید جایگاه ممتازی پیدا بکند، شهید صدر سیره را جلوتر ذکر کردند، اما ما می‌گوییم که کافی نیست و باید خیلی جلوتر ذکر بشود، در این دال‌های عدمی هم می‌گوییم که حتی از سیره هم مقداری از یک منظر برجستگی بیشتر دارد.

دال‌های عدمی طیفی دارد، یک دال عدمی است که عدم مطلق یک‌چیزی دال بر عدم چیز دیگری است، عدم المعلول دلیلٌ علی عدم العلة، گاهی عدم ملکه‌ای است، اما در یک بستر وسیعی است، چسبیده به یک لفظ متعین نیست، این اطلاق مقامی است.

عدم ملکه‌ای خاصی که چسبیده به یک لفظ متعین است، مثلاً «رأیت اسداً»، قرینه‌ای هم نیاورده که «و هو یرمی»؛ «و هو یرمی»، می‌گوید که اسد یعنی حیوان مفترس، مثلاً گفته است که «اکرم العالم»، می‌توانسته که العادل را ذکر کند، اما بیان نکرده است، بنابراین مطلق است، اینجا عدم خاص است، عدم قید که چسبیده به لفظ معینی است، در رتبه قبلی، عدمی است که چسبیده به یک لفظ معین نیست، عدم ذکر شرطیت جلسه استراحت است، یا قنوت است، درجایی که همه را بیان می‌کرده است، مجموعه‌ای ذکر شده، اما بعضی بیان نشده است، عدم در کنار یک مجموعه است، بعضی موارد عدم در کنار چیزی نیست، عدم خود معلول است که یدل علی عدم العلة، طیف سه مرحله‌ای دارد.